

نامه به " همبستگی برای آزادی و برابری در ایران"



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران عضویت
خود را در "همبستگی برای آزادی و برابری در
ایران" لغو میکند و از این پس هیچ گونه نماینده ای
در "همبستگی" نخواهد داشت.

شورای محترم نمایندگان " همبستگی برای آزادی و
برابری در ایران"

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران دهمین
گردهمایی سراسری خود را در روزهای ۹ و ۱۰ مه ۲۰۲۰
(20 و 21 اردیبهشت 1399) برگزار کرد. در این
گردهمایی مصوبه ای نیز به منظور روشن سازی
همکاری های خود با دیگر جریان های سیاسی به تصویب
رساند. این مصوبه ضمن تاکید بر همکاری ج.ج.د.ل.ا
با دیگر جریان های جمهوری خواه، شکل و محتوی آن را
محدود به همکاری های مقطعی و موضعی کرده و جنبش را
از وارد شدن به هر گونه جبهه یا ائتلاف با احزاب
سیاسی منع میکند.

بر این اساس جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک

ایران عضویت خود را در "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" لغو میکند و از این پس هیچ‌گونه نماینده‌ای در "همبستگی" نخواهد داشت.

بنا بر این تقاضا داریم، نام «جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران» از لیست اسامی امضاکنندگان انتشارات "همبستگی" برداشته شود.

برای اطلاع بیشتر، در زیر مصوبه‌ی گردهمایی را ضمیمه این نامه می‌کنیم.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

19 خرداد 1399 - 8 ژوئن 2020

مصوبه همکاری با جریان‌های جمهوریخواه

گردهمایی سراسری دهم

(9 و 10 مه 2020 - 20 و 21 اردیبهشت 1399)

۱- همکاری جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران (ج.ج.د.ل.ا) با جریان‌های جمهوریخواه از نوع همکاری موضعی* است.

۲- ج.ج.د.ل.ا وارد هیچ گونه جبهه یا ائتلافی با احزاب سیاسی نمی‌شود.

۳- ج.ج.د.ل.ا. با جریان‌های جمهوریخواهی وارد همکاری موضعی می‌شود که اصول زیر را بپذیرند: - جمهوری، دموکراسی، جدایی دولت و دین؛ - استقلال و یکپارچگی ایران (با توجه به ماده‌ی مربوط به حل مسأله‌ی ملی-قومی در منشور سیاسی ج.ج.د.ل.ا.***) - مخالفت با

مداخله‌ی قدرتهای خارجی در تعیین سرنوشت کشور.

*همکاری موضعی، یک اقدام مقطعی است که در صورت توافق طرفین، بر سر یک موضوع مشخص، انجام می‌پذیرد. برای نمونه: انتشار یک اعلامیه‌ی مشترک و یا برگزاری یک کارزار.

**پایبندی به زدودن ستم‌ها، نابرابری‌ها و تبعیضهای قومی، فرهنگی و زبانی. توزیع بایسته و عادلانه‌ی ثروتهای ملی برای رفع محرومیت‌های دیرپای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اداری در راه دستیابی به رشدی موزون و پایدار در کشور. سپردن تصمیم‌گیری‌ها در امور محلی و منطقه‌ای به نهادهای منتخب ساکنان. عدم کارگیری قهر و خشونت در حل مسائل ملی-قومی و گشودن مباحثه‌ای ملی جهت تعیین شکل و چارچوب مطلوب برای تحکیم همزیستی تاریخی و مسالمت آمیز مردم سراسر کشور (خودمختاری، فدرالیسم، انجمن‌های ایالتی و ولایتی ...)

پذیرش و دفاع از مفاد اعلامیه‌ی حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، دینی و زبانی (۱۸ دسامبر ۱۹۹۲).

از منشور سیاسی مصوب گردهمایی سراسری هشتم

5 - 6 خرداد 1397 - 27 - 28 مه 2018

کدام مجازات برای کدام جرم؟

رامین کامران

وقتی ایرانیان تبعیدی بحث سیاسی میکنند، بسا اوقات سخن از مجازات آخوند‌هایی که بر ایران حکم میرانند به میان می‌آید و آنچه معمولاً میشنوید، مایه حیرت و خجلت است.



یک طرف خط و نشان‌هایی است که برای این گروه کشیده میشود و به انتقامجویی خشک و خالی، بدون توجه به عدالت و حتی بدون مختصری نوآوری در همین زمینه کین‌کشی، ختم میشود. به حدی که معلوم نیست این‌هایی که خود را مخالف رژیم معرفی میکنند، به چه دلیل با آن دشمنند. زیرا در هر مورد با آن اختلاف داشته باشند، در این باب که باید با مخالفان چه رفتاری پیشه کرد، تفاوت چندانی با حریف ندارند و اگر هم اشاره به جنایاتی که رژیم اسلامی، از روز اول و تحت لوای اجرای عدالت به شیوه انقلابی و اسلامی، انجام داد، میکنند، به هیچوجه خود را مقید نمیشمارند که اگر دستشان به جایی بند شد، رفتار دیگری، رفتار درستی در پیش بگیرند. نمونه اش این آخوندکشی‌هایی است که گاه و بیگاه انجام میگیرد و هیچ واکنشی، جز رضایت خاطر ضمنی از سوی خارج‌نشینان برنمی‌انگیزد. گویی بسیاری فکر میکنند که به هر صورت این امر طبیعی است و واقع شدنش، اگر هم اجرای عدالت نباشد، معادل تقریبی آن است و توجه هم ندارند که چنین اعمالی پیشقراول وقایعی است که اگر هم آتش دل عده ای را فروبنشانند، حتماً به اجرای عدالت ربطی ندارد و به بهبود وضع مملکت هم کمکی نمیکند.

این یک طرف داستان بود و حکایت انتقامجویی و خلاصه آویزان کردن ملاها! حال به چه چیز؟ بستگی به ذوق و سلیقه فردی دارد: چنار، منار، تیر چراغ برق یا...

بیاییم سر بخشی که جدی است و لااقل ملازمتی با کین خواهی ندارد. آنجایی که صحبت از اتهام روشن و محاکمه درست است.

در اینجا سؤال اصلی عبارت است از اینکه ملاها و کلاً حکام فعلی ایران را باید به چه جرمی محاکمه نمود، چه اتهامی باید به آنها وارد آورد تا بشود به دادگاهشان فرستاد؟ به این پرسش، دو پاسخ رایج داده میشود که هیچکدام وافی به مقصود نیست. یکی توجه به جرائم عادی و دیگری صحبت از جنایت علیه بشریت.

اولی، به طور کلی عبارت است از وارد آوردن اتهاماتی که در همه حال و در همه جا مشمول محاکمه و مجازات است. اینکه فلانی دزدی

کرده، دیگری مرتکب قتل شده و یا حداکثر دستور قتل صادر کرده است. ماندن در این سطح چند مشکل در پی میآورد. اول از همه اینکه کاملاً ممکن است که برخی از سردمداران جمهوری اسلامی چنین جرائمی مرتکب نشده باشند. آیا میتوان صرفاً به دلیل همین محدود کردن موارد اتهام، از آنچه که با ملت ایران کرده اند، چشم پوشید؟ اگر کسی دزدی نکرده و آدم هم نکشته، میتوان از هر چه کرده، صرفنظر کرد؟ اگر مسئولیتشان غیر مستقیم باشد چه؟ یعنی اگر به دست خود چنین اعمالی انجام نداده باشند، چه باید کرد و بر چه اساس میتوان مسئولیتی متوجه آنها نمود؟ فقط باید دستور رسمی و کتبی را مبنا قرار داد؟ روشن است که گیرندگان برخی تصمیمات مهم، پای دستور خویش را امضاً نکرده اند. از سر تقصیرشان بگذریم؟ نکته آخر این است که چنین جرائمی بنا به رسم، مشمول مرور زمان میشود. تا آنجا که میدانم فرجی مرور زمان برای قتل عمد که بالاترین جرم محسوب است، سابقاً در ایران سی سال بود. در باقی نقاط دنیا هم نباید خیلی با این متفاوت باشد. به این ترتیب، از زمان سقوط فقط میتوان سی سال به عقب بازگشت. قتل‌های اول انقلاب که بعضاً ظاهر محاکمه داشت، از هم اکنون از حوزی دادخواهی بیرون است، کشتار زندانیان نیز به همینین، سال کشتار، سال شصت و هفت بود...

از این گذشته، اگر بخواهیم در چارچوب قوانین عادی بمانیم، قاعدتاً میباید به قوانین جمهوری اسلامی رجوع کنیم و البته اعتبار قانون اساسی آنرا نیز که به تصویب ملت ایران رسیده، در نظر بگیریم. در این حالت، اصلاً نمیتوان «قانونی» بودن بسیاری از جنایات را نادیده گرفت. قانونی شمردنشان همان و بیرون رفتنشان از حوزی دادرسی همان. فراموش نکنیم که در کشور های دیگر نیز متهمانی که در موقعیت مشابه بوده اند، این نوع استدلال را و نیز اطاعت از فرمان مافوق را برای توجیه اعمال خویش و گریز از مجازات، مورد استفاده قرار داده اند. جایی که قانون شکنی در کار نباشد، صحبت از مجازات بی مورد است. تازه تصور مراجعه به قوانین قبل از انقلاب هم دردی از کار ما دوا نمیکند. در آن دوران هم، تا آنجا که میدانم، فکر فراتر رفتن از قالب قانونی معمول و موجود برای مجازات مجرمانی که جنایاتی مشابه اسلامگرایان انجام داده بودند، در میان نیامده بود.

خلاصه اینکه از این دیدگاه، نه فقط بسیاری از کسانی که مرتکب جنایات و جرائم بارز شده اند، از دادرسی مصون خواهند ماند، به نوعی اصل مطلب که ماهیت سیاسی و گروهی جنایات جمهوری اسلامی است،

اصلاً از دیده ها پنهان خواهد ماند و مورد توجه قرار نخواهد گرفت.

از اینکه گذشت، میرسیم به مورد جنایت علیه بشریت که چپ و راست میشنویم و معمولاً بدون اعتنا به کاربرد درست و معنایش مورد استفاده قرار میگیرد. در حالی که اصطلاح حقوقی است و باید به این هر دو امر توجه جدی داشت.

اول انگیزه کاربرد این اصطلاح، رواج بسیار زیاد آن در رسانه هاست که وارد واژگان عامیانه اش کرده. دیگر این نکته است که جنایت علیه بشریت از شمول مرور زمان معاف است که امر کم اهمیتی نیست. در نهایت، این نیز هست که ضرب شدن این مفهوم، نوعی سلسله مراتب بین ستمدیدگان برقرار کرده است که همه میخواهند در رأس آن قرار بگیرند.

اینکه میگویم بسیاری از کسانی که به کارش میبرند، از معنای آن تصور درستی ندارند، بی جهت نیست. یادم هست که چندی پیش، یکی از چهره های مطرح اپوزیسیون، در مورد ساقط کردن سهوی هواپیمای مسافربری در تهران صحبت از جنایت علیه بشریت کرد که اگر کار عمدی هم بود، مصداق نمیداشت.

نکته در این است که پیدایش این مفهوم، از هنگام زایشش پس از جنگ جهانی دوم، با نسل کشی، با قتل عام و آنهم در مقیاس بسیار بالا، پیوند خورده است. هر جنایتی را نمیتوان فقط به این دلیل که هولناک و منجر کننده و بزرگ است، جنایت علیه بشریت خواند. اصطلاح حقوقی است و معنای مشخص دارد و به این راحتی نمیتوان دستکاریش کرد.

حال، گذشته از این مقدمه، به نظر میاید که دو مورد از جنایات جمهوری اسلامی را میتوان مشمول این مفهوم خواند. یکی کشتار زندانیان سیاسی که چند ده هزار نفره بود و به طور سیستماتیک و به دلایل عقیدتی انجام گرفت، دوم اذیت و آزار و نیز قتل تعدادی از بهائیان که تعدادشان، تا آنجا که میدانم و بنا به آمار ستمدیدگان، کمتر از سیصد نفر است. از بابت کمی، مورد اول دندانگیر تر به نظر میاید، ولی رفتاری را نیز که با بهائیان شده است، باید در نظر داشت.

ولی تازه اگر هم اینها را قبول بکنیم، بعد به چه نتیجه ای میرسیم؟ خواهیم گفت که این دو خطا غیر عادی است و به همین دلیل مستوجب دادرسی خاص. ولی باقی چه میشود؟ آیا میباید تمامی جنایاتی

که در چارچوب جمهوری اسلامی و مطابق با سیاستهای آن انجام شده است، با انتخاب اتهام پرطمطراق ولی کم برد جنایت علیه بشریت، به بوتۀ فراموشی انداخت؟ چنین کاری را نه منطق میپذیرد و نه ستمدیدگان خواهند پذیرفت.

باید مفاهیمی را انتخاب کرد و اتهامی را عنوان نمود که کل خطاکاران را در برگیرد و احوال همۀ ستمدیدگان را مورد عنایت قرار بدهد، نه فقط این گروه ایدئولوژیک و آن گروه مذهبی را. اگر به هر دلیل بخواهیم خود را در چارچوبی چنین محدود، محبوس سازیم، نه راه همواری برای اجرای عدالت گشوده ایم و نه اسباب رضایت درست ستمدیدگان را فراهم آورده ایم. ولی نه باید در بند آشنایی معمول و ابتدایی شخص خودمان با انواع جرم و جنایت بمانیم و نه باید محض پیروی از مد روز، مفاهیم خوش آهنگ و البته دم دستی اما بی نفسی را به کار بگیریم که جنایت را بی مجازات میگذارد.

من جواب خودم را برای چاره یابی این مشکل مدتی پیش به طور مفصل نگاشته ام، امیدوارم که نگارش مقالۀ حاضر، دیگر مدعیان را نیز به عرضۀ پاسخ و طالبان را به طلبیدنش، ترغیب نماید. قصدم یادآوری یک چیز است: هر کس که از ساقط کردن رژیم حاضر و بخصوص از ادارۀ دوران گذار، سخن میگوید، موظف به عرضۀ پاسخ خویش است تا همگان بدانند که در باب اجرای عدالت، چه در چنته دارد. اگر حتی حرفی برای گفتن ندارند، نمیتوان بدانها اعتمادی کرد.

رامین کامران

۲۹ مه ۲۰۲۰، ۹ خرداد ۱۳۹۹

برگرفته از سایت iranliberal.com

با پول‌ها چه کنیم؟



رامین کامران

موضوع این مقاله، مدتها ذهنم را به خود مشغول کرده بود تا گفتگو با یکی از دوستان حقوقدان و شنیدن پیشنهادهای رادیکال او، باعث شد تا دست به نگارش ببرم. موضوع بسیار ساده است: پس از سقوط نظام اسلامی، با اموالی که در دست روحانیان قرار دارد، چه باید کرد؟ مقصودم اوقاف تنها نیست، چون به تذکر همان دوست عبارت «اوقاف» که از سر عادت در این باب به کار میرود، به هیچوجه وافی به مقصود نیست.



حال، باز ممکن است برخی تصور کنند که پرداختن به این موضوع زود است. طبق معمول باید عرض کنم زود که نیست، هیچ، دیر هم هست.

اگر جدایی با مذاکره و رضایت طرفین که دولت و روحانیت باشند، به وقوع بپیوندد، طولانی ترین بخش مذاکرات بر سر پول خواهد بود - نمونه های تاریخی گواه است. اگر هم که مذاکره ای در کار نباشد، باز هم رسیدگی به بخش مالی کار بسیار وقتگیر و حساس است. به این دلیل که در هر دو حالت، باید پذیرفت که استقلال روحانیت لازم جدایی است و باید اسباب آن تأمین گردد. طبعاً قرار بر این نیست که دولت لائیک به روحانیان حقوق بدهد، این کاریست که دولتهای سکولار گاهی اوقات انجام میدهند و یکی از دلایلیش این است که خود روحانیت از عهد ادار مالی خود برنمیاید. دولت لائیک که خیال حقوق دادن ندارد، باید وسایل استقلال مالی روحانیت را فراهم بیاورد. روشن است که درآمد روحانیت، اصولاً باید از منابع مذهبی تأمین گردد. یعنی از یک طرف وجوهاتی که مردم به روحانیت میپردازند و از سوی دیگر، درآمدهای اماکن مذهبی و البته اوقاف.

بخش اول کار، منع کردنی نیست، ولی باید تحت نظارت دولت قرار بگیرد. یعنی به ترتیبی واریز شود که کاملاً قابل ردگیری باشد، از جمله با اجبار گذشتن از سیستم بانکی مملکت و ممانعت از هر گونه پرداخت نقدی. این کار، گرفتن مالیات از این وجوهات را نیز تسهیل میکند. اصلی که باید بر تمامی حیات مالی مذهب و نه فقط روحانیان حاکم باشد، شفافیت مالی است و حق دولت بر مالیات گیری. روحانیان، قرن‌ها خود را از مالیات معاف شمرده اند و این امتیاز را که به صراحت یا به طور ضمنی از سوی حکومت‌های وقت پذیرفته شده، به اقسام روش، توجیه کرده اند. این بازی باید با برقراری لائیسیته ختم گردد - کسی از مالیات معاف نیست، از هیچ دسته و گروه.

و اما اوقاف. در تاریخ ایران فقط یک بار کل اوقاف از سوی دولت مصادره گشته و وارد ستون خالصات شده که آنهم دوران نادر است. دو عامل محرک این تصمیم شد. یکی سیاست مذهبی وی که بر مدار مدارا میگشت و امتیازی برای تشیع و بخصوص دستگاه روحانی که ارث عصر صفوی بود، قائل نبود و گروه اخیر را که قبلاً جزئی از دستگاه دولت بود از آن بیرون رانده بود. دوم میزان احتیاج وی به مالیات که در درجه اول زایید^۱ مخارج نظامی بالا بود، حاجت دولت نادری به پول بسیار زیاد بود و از جنگ‌های غارتی که مورد هندوستان نمون^۲ بارز و معروف آن است، گذشته، غیر از مالیات گیری راهی برای تأمین این مخارج نبود. به هر حال، بعد از مرگ وی، کارها نیمه تمام ماند.

گرفتن اختیار اوقاف از روحانیت، صورت رقیق همین سیاست بود که در دوران پهلوی به تمام و کمال اعمال گشت. تولیت اماکن مذهبی رسماً با شاه بود و مدیریت عملی با سازمان اوقاف که از طریق نایب التولیه ها اعمال میگشت. درآمد ها در اختیار این سازمان بود. راجع به ترتیب هزینه شدن این درآمد ها اطلاع دقیقی ندارم، ولی چیزی که روشن است، پرداخت‌هایی که در عوض پشتیبانی سیاسی، به روحانیت انجام میگرفت، از سوی سازمان اوقاف انجام میشد.

روشن است که روش حکومت سکولار پهلوی نمیتواند سرمشق دولت لائیک باشد. دخالت صریح دولت در روزی رسانی به روحانیت که آنرا عملاً به یکی از توابع دستگاه دولت تبدیل مینماید، با لائیسیته سازگار نیست. میماند روش نادری که باید قدری در بار^۳ آن توضیح داد.

اگر حکوت نادر دوام کرده بود، امکان اینکه روحانیت شیعه، چنانکه در ابتدای قاجاریه واقع شد، دوباره نیرو بگیرد، نبود. از جمله به همین دلیل ضعف منابع مالی. ولی چیزی که به گروه اخیر امکان داد

تا دوباره بر اوقاف چنگ بیاندازد، این بود که اموال مزبور، همگی در اختیار یک مالک بزرگ قرار گرفته بود که دولت بود و امکان سلب مالکیت از این مالک، بعد از مرگ کریمخان فراهم گردید.

در انقلاب کبیر فرانسه هم که وجه ضد مذهبی و ضد روحانی بسیار شدید و مردمی و نه فقط دولتی داشت، اموال کلیسا مصادره شد، ولی در آن زمان، تالیران که قبلاً اسقف بود ولی از زی روحانیت خارج شده بود و به انقلابیان پیوسته بود، پیشنهادی بسیار سنجیده ای به مجلس انقلابی عرضه نمود که تصویب گشت و به اجرا گذاشته شد. تالیران پیشنهادی کرد برای اینکه اموال ضبط شده که در درجه اول زمینهای زراعی بود، دست نخورده نماند و در معرض این نباشد که بتوان پششان گرفت و به کلیسا برگرداند، تقسیم شود و به فروش گذاشته شود. کاری که انجام شد و بسیاری از دهاقین فرانسه به این ترتیب صاحب زمین شدند و پس از بازگشت بوروبونها و احیای اقتدار کلیسا هم کسی نتوانست این زمینها را از شمار بسیار بزرگ و پراکند صاحبانش پس بگیرد. آنچه که رفت، رفت.

این روش درست را باید در مورد اموال انواع اوقاف و در درجه اول موقوفات مرقد اما هشتم به کار بست. زمینهای زراعی و ابنیه باید خرد شده و فروخته شود، تا دیگر ادعایی برای پس گرفتنشان ممکن نباشد. میماند، انواع دیگر اموال که امروزه بسیار متنوع شده است و صورت بنگاه های اقتصادی و نهاد های مالی گرفته. اینها نیز باید به همین ترتیب، تغییر مالک بدهد.

گذرا اشاره بکنم که موقوفات آینده را نیز باید از همین حالا در نظر داشت، چون وقف مذهبی، جزو آزادی های مذهبی است که حذف کردنی نیست. باید کل موقوفات با قانونی جدید منظم گردد و محض ترغیب مردم به فعالیتهای عام المنفعه، میزان مالیات اوقاف مذهبی، بالاتر از اوقاف غیر مذهبی قرار یگیرد.

بعد از این، میرسیم به اموالی که طبقاً حاکم اسلامی با سؤاستفاده از قدرت سیاسی که از مردم غصب کرده است. مورد اینها، قدری از آنچه که تا اینجا آمد، پیچیده تر است و باید تمامی جوانبش را سنجید، چون به هیچوجه نمیتوان این بخش کار را فرو گذاشت، به دو دلیل. اول اینکه میزان این اموال قابل توجه است. خانواد پهلوی توانستند آنچه را که از ایران دزدیده بودند، به خارج بیاورند و حسابی هم به کسی پس ندهند. از یک طرف به دلیل پشتیبانی اربابان غربی که ظاهراً میل نداشتند این اموال به ملت ایران باز گردد.

این احتمال هم وجود دارد که شاه، هنگام قبول خروج از مملکت، با دولتهایی که سالها به آنها خدمت کرده بود، شرط کرده باشد که به قول پدرش، یکتا پیرهن از ایران نرود. دوم هم اینکه حکومت اسلامی با نکبتی که از همان روز اول، بخصوص در مورد «اجرای عدالت»، به جهانیان عرضه نمود، اصلاً مشروعیت اخلاقی برای جلب همکاری محض پیگیری مطالبات خود نداشت و کسی هم خیلی محلش نگذاشت.

این سؤاستفاده کنندگان فقط روحانی نیستند ولی به دلیل اینکه همگی از موقعیت سیاسی خویش برای کسب ثروت استفاده کرده اند، باید هر دو را به یاد داشت. در اینجا فقط به روحانیان میپردازیم، ولی مورد زعمای غیر معمم حکومت نیز مشمول همین حکم میشود.

باید توجه داشت که در اینجا نمیتوان حوز^۱ بازخواست را فقط به مسئولان سیاسی محدود نمود. میدانیم که سارقان بزرگ اسلامی نه از بهره ور کردن خویشاوندان خویش ابایی دارند و نه از انتقال اموال خود به نزدیکان، تا به این ترتیب مانعی بر سر راه ضبط احتمالی تراشیده باشند. خویشان درج^۲ اول آنها و در صورت لزوم دورتر نیز مشمول بازخواست خواهند بود تا در مورد منشأ ثروتی که ظرف دور^۳ جمهوری اسلامی به دست آورده اند، توضیح بدهند. آنچه که منشأ روشن نداشته باشد، باید توسط دولت ضبط شود و به خزانه واریز گردد. بازبینی از طریق سیستم بانکی راحت ترین راه است، ولی طبیعی است که فقط قدم اول است. املاک و اموال غیر منقول را هم باید در نظر آورد. حوز^۴ شمول بازپرسی مالی، تمامی آنهایی را که به دلیل اتهام سیاسی مجبور به پاسخگویی باشند، در بر میگیرد. از اینها گذشته، آنهایی هم که به سیاست کاری نداشته اند و فقط به دزدی اکتفا کرده اند، باید پاسخگو باشند.

آخر برسیم به محل تمرکز و ترتیب خرج اموال گردآوری شده. طبیعی است که این اموال به دولت تعلق میگیرد. ولی اینها میتواند مستقیماً به خزانه ریخته شود یا در سازمانی که محض ادار^۵ آنها تأسیس میگردد، متمرکز شود. در مورد خرجش میتوان طرق مختلفی را در نظر آورد. دوستی که در ابتدای مطلب به سخنانش اشاره کردم، معتقد است که تمامی این اموال باید به کمکهای اجتماعی و رفاه طبقات کم درآمد اختصاص بیابد. این هست که به هر صورت، رژیم بعدی، میباید به ترمیم زخمهایی که بر پیکر جامع^۶ ایران وارد آمده است، بپردازد. بخش اول این کار احقاق حقوق مردم و ترمیم لطمات ساختاری است که به کل جامعه و برخی از گروه های آن وارد آمده است و شاید بارزترینشان مسئل^۷ برابری زن و مرد و مناطق محروم است. ولی بخشی

هم که بلافاصله به دنبال این میاید، نوعی ترمیم ساختاری است در جهت بازسازی و گسترش هر چه بیشتر طبقه متوسط ایران - به عبارت ساده، تعدیل ثروت. این کار به هر صورت باید انجام پذیرد و در درجه اول به دلیل سیاسی. به این دلیل که دموکراسی نظامی است که به طبقه متوسط متکی است و باید پایگاه اجتماعی هر بیشتر تقویت گردد.

در این حالت، چه اموال ضبط شده، مستقیماً به خزانه ریخته شود و چه به صورت مجزا به مصارف بالا اختصاص بیابد، در اصل کار تغییری حاصل نخواهد شد. ولی صورت دوم از بابت سیاسی ارزش نمادین دارد و میتواند مفیدتر باشد. اینکه بنگاه تأمین اجتماعی ایران، به این ترتیب، از ابتدا صاحب منابع مالی کافی برای انجام وظیفه اش بشود، مهم است. فراهم آوردن این سرمایه از اموالی که از ملت ایران به سرقت رفته، با تصویر ساده و کلاسیکی که از احقاق حق در ذهن بسیاری هست، منطبق خواهد شد و از نظر سیاسی میتواند سودمند باشد.

برخی البته پولهای خود را سالهاست به صورت سپرده یا سرمایه گذاری، به خارج منتقل نموده اند. اول از همه بگویم که در این اوضاعی که اگر یک ایرانی بخواهد هزار دلار برای برادرش در هر کجای از جهان بفرستد، باید برود تا گوانتانامو و برگردد، خروج میلیارد ها دلار پول دزدی از ایران، جز با اطلاع و رضایت کشور هایی که ایرانیان را در تنگنای تحریمها قرار داده اند و البته مدعی مبارزه با پولشویی نیز هستند، ممکن نیست. اگر چنین پروانه ای داده شده، هم برای بردن آبروی رژیم است، هم فقیرتر کردن کشور و هم با این اطمینان که پولها هر لحظه در معرض ضبط به نفع کشور میزبان است. این کار ها قبلاً شده و بعد هم خواهد شد. یعنی اینکه دولت آیندۀ ایران، احتمالاً بیش از آنکه با دزدان فراری طرف باشد، با دولتهایی طرف خواهد بود که میتوانند بر سر پس گرفتن اموال هزار مشکل ایجاد کنند تا در دست خودشان بماند. اینرا باید از حالا به یاد داشت و در فکر ترتیبات عمل در آینده بود.

آخر از همه برگردیم به سهم روحانیان از اموال مذهبی و بخصوص اوقافی که توسط دولت ضبط خواهد گشت.

مبحث از استقلال روحانیت کردن و به اسباب این استقلال بی توجه بودن، کاریست بی معنا. اول اسباب استقلال این گروه، بیرون رفتن و بیرون ماندن دولت است از حوزه مذهب. این امر با استقرار دولت لائیک حاصل خواهد شد. میماند وجه مالی کار. گروهی را مستقل خواندن

و اسباب گذران زندگی را از او سلب کردن، کاریست بی معنا و بی منطق. اگر دولت لائیک می‌خواهد دست مذهبیان را از سیاست کوتاه کند و نیز، چنانکه باید اوقاف را ضبط کند و اماکن مذهبی را نیز به تملک دولت دریاورد، می‌باید فکری هم برای معیشت روحانیت بکند.

همینجا بگویم که تملک اماکن مذهبی به معنای تغییر کاربرد هم آنها نیست. البته مساجد بیشمار و امامزاده هایی که به طور زنجیره ای تولید شده است، به کارهای دیگری اختصاص خواهد یافت، ولی روشن است که باقی اماکن مذهبی، تمامی اماکن مذهبی تمامی ادیان، در عین اینکه در تملک دولت خواهد بود، در اختیار مؤمنان قرار خواهد داشت تا مطابق آیین و آداب مذهبی خود از آنها استفاده نمایند.

می‌ماند مسئله معاش روحانیت. این درآمد از بخشی از درآمد اماکن مذهبی و اوقاف فراهم خواهد شد که پس از موافقت رسمی بین دولت و روحانیت بر سر قبول لائیسیت، در اختیار روحانیت قرار خواهد گرفت. طبعاً شکل گرفتن چنین موافقتنامه ای مستلزم خودسازماندهی روحانیت است و باز نگشتن آن به صورت بی نظم و چند هسته ای که قبل از انقلاب بود و در نهایت خمینی آدمی از دلش بیرون آمد. تفصیل این بخش گفتار در چارچوب حاضر نمی‌گنجد، در مقالات مختلف و در کتاب لائیسیت در ایران فردا به آن اشاراتی کرده ام و البته بحث باید بیشتر بسط بیابد تا راه اصلاحاتی که در ایران انجام خواهد گرفت از هم امروز هموار گردد.

مطلب را با این سخن خلاصه و ختم کنم: هم اموال و منابع درآمدی اعم از مذهبی و غیر مذهبی که اسلام‌گرایان و بالآخر روحانیان، بر آن چنگ انداخته‌اند و به تملک یا تحت اختیار خویش درآورده اند، به دولت باز خواهد گشت تا صرف مخارج لازم و در درجه اول بهبود حال محرومان گردد. بخشی از این اموال، تحت شرایط معین و در قالب مذاکرات دو جانبه، در اختیار روحانیت قرار خواهد گرفت تا اسباب حیات و فعالیت مستقل این گروه را فراهم بیاورد.

رامین کامران

۹ مه ۲۰۲۰، ۸ خرداد ۱۳۹۹

برگرفته از سایت iranliberal.com

نژادپرستی در آمریکا



مبارزه برای دنیایی بهتر و انسانی‌تر!

روز ۲۵ مه جرج فلوید زیر فشار زانوی افسر پلیس آمریکایی شهر مینیاپولیس نژادپرست آمریکایی در حالی که می‌گفت نمی‌توانم نفس بکشم، جان داد. با انتشار فیلم این قتل در



رسانه‌های ارتباط جمعی بلافاصله خشم فروخته‌ی وجدان‌های بیدار در این کشور علیه نژادپرستی شعله ور شد و به اعتراضات سراسری خیابانی در بیش از ۱۴۰ شهر فراروئید. اعتراضاتی که در ادامه‌ی خود به یک جنبش همگانی تبدیل شده اند. دولت ترامپ برای مقابله با اعتراضات مردم در تعدادی از شهرها در ساعاتی از شب مقررات منع رفت و آمد برقرار کرده است و در تعدادی دیگر گارد ملی را مستقر نموده است. درست است که رفتار خشونت آمیز علیه سیاهپوستان در آمریکا و حتی قتل آنان سابقه ای طولانی دارد، اما این واقعه‌ی هولناک بر آتش نهفته‌ی نارضایتی‌های فروخته‌ای دامن زده‌است که طی سال‌ها انباشته شده اند و طی چهار سال گذشته در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ حالت انفجاری به خود گرفته‌اند.

صفوف معترضان مملو از تمامی مردم امریکا و رنگین کمانی از انسان‌هایی است که بر علیه تبعیض، نژادپرستی و خشونت و نفرت پراکنی برخاسته اند. افسر پلیس نژادپرستی که دقایقی طولانی بر گردن جورج فلوید فشار می‌داد، با فشار افکار عمومی دستگیر شده و در بازداشت به‌سر می‌برد. اعتراضات در نقاط مختلف این کشور با ابتکارات متنوعی همراه بوده است. با گسترش جنبش اعتراضی، خشونت علیه معترضان نیز توسط دولت دست راستی کنونی افزایش یافته و اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم در برخی نقاط به درگیری با پلیس کشیده شده است. استفاده از گلوله‌های پلاستیکی، اسپری فلفل، گاز اشک‌آور از جمله اقداماتی است که نیروهای پلیس و گارد ملی ترامپ مرتکب می‌شوند.

دولت ترامپ هم چنین، در تلاش است تظاهرات توده ای و سراسری در آمریکا را به گروه‌های سیاسی ضد فاشیست و حتی دخالت‌های هم‌تایان خود در جمهوری اسلامی که ید طولانی در اقدامات سربوگرانه علیه مردم کشور خود دارند، نسبت دهند. اما علیرغم این گونه تلاش‌ها این، جمله‌ی «نمی‌توانم نفس بکشم» به سرعت به شعار عمومی و سراسری در میان معترضان و افکار عمومی در آمریکا مبدل شده است. اما این شعار سال‌هاست در ایران تحت سلطه‌ی جمهوری اسلامی نیز مدت‌هاست که طنین انداز است. مردم ایران نیز در شرایط سرکوب گسترده و تحمیق مژمن حاکمیت مذهبی امکان تنفس آزاد ندارند.

گفتمان نژادپرستی در آمریکا سیستماتیک و روزمره است و پیشینه‌ای تاریخی دارد. اعتراضات اخیر و قیام گسرنده در واقع هشدار است به تمامی کسانی که به برتری نژادی اعتقاد دارند و درسی است که آموزه‌هایش می‌تواند تاثیراتی به مراتب فراتر از خود جامعه‌ی آمریکا داشته باشد.

کانون پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در وین خود را در کنار همه‌ی کسانی می‌داند که برای دنیایی بهتر و عادلانه و با حقوق برابر برای همه‌ی انسان‌ها صرف‌نظر از رنگ پوست و جنسیت آنان مبارزه می‌کنند. ما بر این باور هستیم که بشریت امروز نیازمند دنیایی فارغ از برتری نژادی، عاری از استثمار و بیداد و ظلم است.

کانون پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در وین

۱۴ خرداد ۱۳۹۹ - ۳ ژوئن ۲۰۲۰

<http://www.kanon-wien.at>

زینب جلالیان را خطر مرگ تهدید میکند!

مبارزه برای آزادی زینب را پی گیریم!



فراخوان گزارشگران

زینب جلالیان زندانی سیاسی که سالهاست در زندان و تحت فشار و شکنجه جسمی و روحی بسر میبرد به ویروس کرونا مبتلا شده است. بر اساس گزارشات و بویژه از سوی خانواده وی زینب جلالیان که در زندان قرچک ورامین بسر میبرد پس از ابتلا به تنگی نفس شدید به بهداری منتقل و تشخیص پزشکی ابتلا به کرونا بوده است. این واقعه تائید تمامی هشدارهایی است که مدافعان حقوق زندانیان سیاسی و حقوق بشر در ماههای گذشته به افکار عمومی جهانیان رسانده اند. در بسیاری از زندانهای کشور ابتلای زندانیان سیاسی به ویروس کرونا گزارش شده است و ابتلای زینب جلالیان به ویروس کرونا (کووید - 19) از جمله آنهاست.

او در میان زندانیان سیاسی سنگین ترین حکم که همانا حبس ابد است را دارا میباشد. مسئولیت مستقیم حفظ جان او با رژیم جمهوری اسلامی است. زینب جلالیان از آذر ماه سال 1386 در زندان بسر میبرد و بارها

به زندانهای دیگر منتقل شده است. بر اساس نظریه های برخی از نهادهای سیاسی و مدنی انتقال او به زندان قرچک ورامین هدفمند و برای سر به نیست کردن او با ابتلا به ویروس کرونا در زندان بوده است. زینب جلالیان بیش از سیزده سال در زندان است و از کوچکترین امکانات و حقوق خود از جمله مرخصی محروم بوده است.

ما فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ضمن نگرانی شدید از وضعیت این زندانی سیاسی به سران جمهوری اسلامی هشدار میدهم که مسئولیت جان وی تماماً بعهد حاکمیت و دستگاههای قضائی، اطلاعاتی و سازمان زندانهاست.

ما از تمامی نهادهای مدافع زندانیان سیاسی خواستاریم تا برای آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و حفظ سلامت و جان زینب جلالیان زندانی سیاسی، سیاستهای ضد بشری حاکمان را محکوم نموده و بر روند پیشرفت و گسترش این بیماری هولناک در زندانهای کشور نظارت بعمل بیاورند.

اسامی و نهادها و رسانه ها

رجوع کنید به سایت گزارشگر

www.gozareshgar.com

مجلس ضد مردمی یازدهم

نمایندگان یک اقلیت ضعیف حزب الهی مرتجع در
ایران هستند،

نه نماینده گان اکثریت مردم ایران

امین بیات

“نمایندگان ” مجلس یازدهم با رای بسیار نازل نا آگاهترین قشر جامعه و عقب مانده مذهبی و با شیوه ای ضد دمکراتیک، انتصابی از طرف ارگان ضد انسانی “شورای مصلحت نظام” با وقیحانه ترین فرم خود مشتی سپاهی باز نشسته و حزب الهی را بر صندلی‌های مجلس نشان‌دند.



اکثریت قاطع این “نمایندگان” دارای پرونده امنیتی و سپاهی و بخشی از طرز فکر ارتجاعی “حجتیه” که دارای سوابق تروریستی و دزدی می‌باشند و حتی در زمان “انتخاب ” رئیس جمهور ولایت، ما بین همین عناصر فاسد یعنی روحانی، رئیسی و قالیباف چه تهمتهائی بهم نسبت دادند و برای نشتن بر صندلی ریاست جمهوری آبروی نداشته همدیگر را بیشتر بر ملا کردند، هر کدام دیگری را بداشتن پرونده دروغگوئی ، دزدی و آدم کشی در دولت، در قتل عام زندانیان سیاسی، در زمین خواریها و دزدیهای شهرداری تهران نسبت بهم، بیان کردند.

در حقیقت میان عوامل دست نشانده “ولایت فقیه” علاوه بر تقسیم ثروت بین خودیهای رژیم عادلانه تقسیم قدرت نیز انجام پذیرفت، ائتلاف سه قوه با پوشش “ ولایت” و با لباس پاسداری ، انجام پذیرفت.

پاسدار قالیباف در طول زندگی خیانتبارش بار ها خوش خدمتی خود را به اثبات رسانده و در اکثر سرکوبها چه در سمت فرمانده بسیج و چه در سمت فرمانده خاتم الانبیاء دردانشگاه تهران و در خیابانها درکنار همراه سرکوبگر و جانی دیگری مانند قاسم سلیمانی سوار بر موتورهر دو در سرکوب دانشجویان نقش اصلی را بازی کردند و امروز پاداش خوش خدمتی از رهبر جنایتکارش خامنه ای رادریافت میکند، اگر سلیمانی جنایتکار بدست امپریالیسم سلطه طلب در عراق و با کمک دست غیب از درون رژیم تیکه تیکه نشده بود ، او نیز فردی بود که درانتصابات ریاست جمهوری آینده میتواندست پاداش جنایاتش را از رهبرش دریافت کند و به پست ریاست جمهوری ابقاء گردد که این آرزو را به گوربرد.

پاسدار قالیباف با این پرونده سنگین ، یعنی با دست داشتن مستقیم در سرکوب، دزدی در شهرداری تهران، و با تکیه زدن بر صندلی قدرت در مجلس ، باید برای نا آگاهترین اقشار جامعه ثابت شده باشد که دراین رژیم آدم کش هر فردی بیشتر دزدی و اختلاس کند، بیشتر در سرکوب مردم و درجنایات شرکت داشته باشد، به او پاداش خدمت داده میشود، قالیباف اگر درانتصابات گذشته کمتر از احمدی نژاد مرتکب

جنایت شده بود و کفه ترازوی جنایت به نفع احمدی نژاد سنگینی میکرد ، اما بالاخره به ریاست مجلس رسید.

نقش مجلس در طول چهل و یکسال گذشته، در واقع نقش بازی کردن تعدادی انسان بی اراده که فقط بله قربان میگویند و حکم حکومتی را اجرا میکنند بوده است، مجلسیان نه در گذشته و نه امروز، نه در امور داخلی تعیین کننده بودند و نه قادرند در امور بین المللی اراده ای از خود نشان بدهند، بلکه نوکران دست به سینه سپاه و بیت ولایت بوده اند، از انسانیت و مردم پرستی بوئی نبرده اند، و تنها به شغل و مقام و ثروت اندوزی می اندیشند.

پاسداران و بیت رهبری در حال حاضر هر سه قوه را در ید اختیار خود دارند:

1- رئیس جمهور روحانی دروغگوی امنیتی شیاد و دولت بی خاصیتش در اختیار رهبر میباشد.

2- رئیس قو قضائیه رئیسی قاتل دست نشانده رهبر است.

3- رئیس مجلس قالیباف سرکوبگر و دزد ،زمین خوار و فرمانبردار رهبر است.

مثلث سه گانه قدرت بالاخره تشکیل شد.

مجلس:

مجلس شورای ملی ایران ، در دوران جنبش مشروطه بر اصل و پایه اولیه قانون اساسی ایران تشکیل شد، در دوران مظفرالدین شاه به مجلس شورای اسلامی "دارالظفر" یا " عدل مظفر" می گفتند، در دوران محمدرضا شاه پهلوی قوه مقننه ایران دو مجلسی شد و با مجلس سنا در حکم مجلسین ایران بود، از صدور فرمان مشروطه در سال 1358 تا انقلاب سال 57 جمعاً 24 دوره مجلس در ایران تشکیل شد ، در مجلس پنجم لایحه انقراض دولت قاجاریه و تفویض کشور به رضا شاه تصویب شد و همچنین در مجلس ششم تا دوزدهم در دوران رضاشاه مجلسین بر گزار شدند، از مصوبات مهم مجلس ششم الغای کاپیتولاسیون و تاسیس بانک ملی بود، اسکناس در مجلس هفتم دستور چاپ گرفت، و در مجلس هشتم امتیاز نامه دارس ملغی شد، در مجلس نهم قرار داد جدیدی با شرکت ملی نفت ایران و انگلیس تصویب شد، در دوره دهم مجلس قانون تشکیل موسسه راه آهن دولتی ایران تصویب شد، قانون سر شماری عمومی

درمجلس دوازدهم بود که مصادف بود با جنگ جهانی دوم و ایران خود را بیطرف اعلام کرد و رضاشاه استعفا نمود، در مجلس سیزدهم پس از استعفای رضا شاه فضای باز سیاسی بوجود آمد، در این دوران بود که نمایندگان نخست وزیر را انتخاب میکردند و به تایید شاه میرساندند و بعد از مجلس رای اعتماد میگرفتند، به فرمان دکتر مصدق در مجلس 17 شورای ملی بحث و مذاکرات درمجلس از رادیو ایران پخش میشد.

در مجلس یازدهم با ریاست تروریستی بنام پاسدار قالیباف قرار است به پیشنهاد عنصر معلو الحال بنام نماینده مردم رفسنجان هر روز هر نماینده دو صفحه از قرآن را قرائت کنند و تاتری مفتضح و ارتجاعی و تهوع آور را عریان به نمایش بگذارند.

ریاست مجلس شورای ملی در ایران در دوره های متفاوت از افراد معروف و سرشناس انتخاب میشدند، علیرغم وابستگی به دربار مثلا در دوره اول مجلس هدایت، احتشام السلطنه، ممتازالدوله و در دوره دوم، سوم، چهارم و پنجم مجلس حسین پیرنیا و در دوره ششم محمد تدین و هفتم، هشتم و نهم حسین دادگر دهم، تا پایان سیزده اسفندیاری، طباطبائی در دوره چهارده و دوره های پانزده و شانزده رضا حکمت، حسن امامی در دوره 17 و 18 دوره های 18، 19، 20 رضا حکمت و عبدالله ریاضی عهده دار چهار دوره آخر بود.

کشتن جرج فلوید توسط پلیس:

افسر پلیس نژادپرست آمریکائی انسان سیاه پوست جرج فلوید را در مقابل چشمان جهانیان کشت و خشم زیر خاکستر خفته وجدانهای بیدار را یکبار دیگر علیه نژاد پرستی شعله ور نمود و اعتراضات مردمی از همه اقشار در جامعه آمریکا را سراسری کرد که دولت آمریکا را مجبور به عذر خواهی و به برقراری حکومت نظامی کرد.

درست است که افسر آمریکائی جوان سیاه پوست را کشت که اقدامی جنایتکارانه بود، اما در این میان اعتراض خامنه ای و رئیسی که ید طولائی در کشتار جوانان کشورمان در طول تاریخ ننگین حکومت اسلامیشان مرتکب شده اند و این جانیان جنایتکار جان هزاران انسان معترض ایرانی را در سال 67 با اعدام به قتل رساندند و در پائیز سال 77 و در خرداد 88 و دیماه 98 و همچنین در آبانماه 98 جان هزاران معترض را در زندانها با شکنجه اعدام کردند و عمدا مسافران هواپیمای مسافربری اکراین را با 167 سرنشین بقتل

رساندند ، حالا وقیحانه و مزورانه معترض به عملکرد پلیس قاتل آمریکائی میشوند ، زهی بیشرمی، بزرگترین جانی و دزد و سرکوبگر را بریاست مجلس می گمارند.

پرونده چهل و یکسال حکومت این جنایتکاران بر کسی پوشیده نیست:

سنگسار، جنایت، اسید پاشی، کبد فروشی، کلیه فروشی، قطع عضو، نوزا
دفروشی، چپاول ثروت ، سفره خالی مردم، جنگ افروزی، تروریسم ،
کودک آزاری ، کودکان کار، خودکشی، گور خوابی، بیکاری،
گرسنگی، اختلاس، فحشا، دروغ، فساد، فقر، دستگیری، سرکوب، زندان،
شکنجه، اعدام و...

امین بیات

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>

04.06.2020